

در ستون های این شماره می خوانید:

معرفی کتاب صفحه ۳ و ۲

ستون حوادث صفحه ۴

این انتخابات هم گذشت:

این وضعیت تا کجا قرار است ادامه پیدا کند؟ تا آنجا که مشارکت در امر سیاسی آنقدر کم رنگ شود تا عناصر نامطلوب بر نهادهای حاکمیتی حاکم شوند و در نهایت فروپاشی اجتماعی اتفاق بیفتد؟

صفحه اول

شما در مخمصه هستید؟:

اگر در اقیانوس رها شوید به اندازه ای که در زندگی رها شوید احساس مخمصه خواهید کرد؟ آیا در زندگی، همه ی کسانی که در مخمصه هستند نسبت به آن آگاه اند؟

صفحه دوم

نوروز و ماه مبارک رمضان:

هر گونه سخن نسنجیده که حاکی از تقابل افکنی میان باورهای ریشه دار تایید شده باستانی و ارزش های دینی باشد بازی کردن در زمینی است که دیگران آن را هموار کرده اند.

صفحه سوم

آن زمان در ایران نوروز بود:

پرده ی ششم: ایرانیانی که برای دیدن مولا به کوفه آمدند، سینی های حلوا را به مناسبت نوروز جلوی امیرالمومنین قرار میدهند علی مولا بالبخند میگوید: هر روز را برای ما نوروز سازید.

صفحه چهارم

این انتخابات هم گذشت

این انتخابات هم گذشت و با نذر صد قل هو الله، مشارکت روی چهل و خرده ای درصد ایستاد که از نظر آقایان شکست نقشه ی دشمن بود. امیدوارم و دعا می کنم که همین طور باشد و پوز دشمن ایران از روی خاک بلند نشود؛ اما هر چه بخواهیم خودمان را به آن راه بزنیم نمی توانیم بگوییم که حال حیات سیاسی کشورمان خوب است. هزاران بحران و شکاف پیش روی نهاد انتخابات است و هیچ کس برنامه ای برای رفع آن ندارد. موعد انتخابات بعدی هم که برسد، تازه شش ماه پیش از آن یادمان می افتد که انتخابات برای حیات سیاسی کشور مهم است. انگار که انتخابات جشنواره ای است که هر دو سال یکبار برگزار می شود و باید پیش از آن مناسکش را انجام داد. بعضی ها بنر می زنند، بعضی های دیگر تحلیل می نویسند، بعضی ها استوری می گذارند، بعضی ها توپیت می زنند، بعضی ها مناظره برگزار می کنند و در نهایت هر کس در قبال صندوق رای تصمیمی می گیرد یا رای می دهد یا نه، رای می دهند، مسئولانه یا غیرمسئولانه چیزی درون تعرفه می نویسند و در صندوق می اندازند و می روند تا دوسال دیگر. حتی آنهایی که در صفحه ی شخصی شان کلی مطلب درباره ی انتخابات منتشر کردند، تا زمان انتشار نتایج هم صبر نمی کنند و حافظه شان را به موضوعات دیگر اختصاص می دهند و به همین راحتی موضوع مهم «انتخابات» فراموش می شود. این وضعیت تا کجا قرار است ادامه پیدا کند؟ تا آنجا که مشارکت در امر سیاسی آنقدر کم رنگ شود تا عناصر نامطلوب

بر نهادهای حاکمیتی حاکم شوند و در نهایت فروپاشی اجتماعی اتفاق بیفتد؟ آن موقع است که هر کس و نا کس در سازمان ها و ارگان ها، زانو صفتانه سرمایه های این مملکت را تباه می کند. بنیان های سیاسی کشور توسط مافیایا و لابی های قدرتمند سیاسی تسخیر می شوند و این وضعیت در نهایت به براندازی نظام منتهی می شود. وقتی مردم حس کنند مملکت به شیوه ی مطلوبی اداره نمی شود و آنها هیچ نقشی در مشارکت و تغییر اداری امور ملی ندارند، دست به شورش می زنند. حتی اگر کار به آنجا نکشد، زمانی خواهد رسید که هیچ امیدی به آینده ی کشور وجود نخواهد داشت و هیچ کس برای بهبودی اوضاع تلاش نمی کند. این را بدانید که تنها ضامن امنیت اجتماعی کشور نظارت و حساسیت عمومی است که در گرو مشارکت فعال آحاد مردم در نه فقط انتخابات، بلکه در پیشمار عرصه ی اجتماعی است. انتخابات یک نمونه از مشارکت اجتماعی است که به عنوان نماینده ی همه ی مشارکت های اجتماعی قلمداد می شود و میزان مشارکت در آن به عنوان شاخصی برای سنجش میزان حساسیت عمومی در نظر گرفته می شود. مسئله ی حضور کم رنگ مردم در انتخابات نشانه ای

از حضور و اثرگذاری مردم در تمام مسائل جاری کشور است. تمام اختلاس ها، سوء مدیریت ها، تصمیمات نادرست، هدررفت منابع مالی و انسانی و زیستی در شرایطی رخ می دهند که وجدان اجتماعی نسبت به آنها مسکوت است. سازمان هایی که نظارت و مشارکت مستقیم مردم را به همراه می آورند و تلاش می کنند تا توجه به خیر عمومی را در کشور احیاء کنند. فارغ از این رویا، باید خودمان را به کنش اجتماعی وادار کنیم. مثلاً تعطیل شدن کلاس ها را به همین سادگی نپذیریم. با فروشنده ی گران فروش محله مان مقابله کنیم و از این دست کارهایی که خیر عمومی در آنها لحاظ شده است. امید داریم که با تلاش های تک تک مان بتوانیم انتخابات بعدی را پر شورتر و فعالانه تر برگزار کنیم. چه باید کرد؟ کوچکترین کاری که می توانیم بکنیم این است که تفکر و برنامه ریزی درباره ی مشارکت اجتماعی را تا انتخابات بعدی به تعویق نیندازیم. سر آغاز همه ی تغییرها گفت و گو است، این دغدغه را با گفت و شنود به هر صورت می توان بارور کرد. اگر چه تصور حاکمیت از جذب به مشارکت تنها همین ویژه برنامه های انتخابات است، ما منتظرشان نمی نشینیم و برای ساخت سازمان های مردم نهاد تلاش می کنیم.



قبل از انتخابات



بعد از انتخابات



شما در مخمصه هستید؟

بعضی اوقات که بحث به «فکر کردن» می‌کشید دوستم می‌گفت فکر کردن سخته و من، شاید چیزی نمی‌گفتم اما فکر می‌کردم؛ واقعا سخته... بگذارید جور دیگه‌ای تعریف کنم: من شیفته‌ی اقیانوس

هستم، به او مشتاقم. می‌خواهم لمس‌اش کنم، نگاهش کنم و تجربه‌اش کنم. اما در عین حال از آن می‌ترسم، استادی می‌گفت ما وقتی از چیزی می‌ترسیم که نسبت به آن آگاهی یا کنترل نداشته باشیم و خب، این ترس از اقیانوس را توضیح می‌دهد. یکی از این عکس‌هایی که آبی تیره و کدر اقیانوس را از درون نشان می‌دهد و یک انسان کوچک در آن معلق است این حس را قابل لمس‌تر می‌کند، انقدر دوستش دارم که جذب این تصویر شدم اما انقدر ترسناک است که نگاه کردن به آن می‌تواند دلهره آور باشد. کهکشانشان هم احساسی شبیه همین به من القا می‌کنند و بالاخره زندگی هم... به قیافه‌ی زندگی نمی‌خورد چون مثل اقیانوس لذت و دلهره‌اش انقدر عیان نیست. شما اگر در اقیانوس رها شوید به اندازه‌ای که در زندگی رها شوید احساس مخمصه خواهید کرد؟ آیا در زندگی، همه کسانی که در مخمصه هستند نسبت به آن آگاه‌اند؟ فکر می‌کنم ترس از ناشناخته‌های دریاهای به هم پیوسته و آسمان‌های چند طبقه بالاخره یک جایی تمام می‌شود اما زندگی درگیر انسان‌ها؟ مطمئن نیستم. چه می‌خواهم بگویم؟ یادم می‌آید وقتی بعد از جشن تکلیف رسیدم خانه یا شاید هم توی راه از پدرم پرسیدم الان باید نماز بخوانم؟ و وقتی بابا گفت آره، با خستگی اون روز طولانی و آن وقت شب احتمالا غرولند کردم و نمازم را خواندم. از آن موقع سال‌ها گذشت تا همین اواخر. این اواخر اگر بلاتشبیه نماز را نردبان در نظر بگیریم من آدم روی پله‌ی اول و برگشتم زندگی‌ام را نگاه کردم. مقایسه‌ی این زندگی وقتی کف آن بودم با وقتی که از یک پله بالاتر نگاه می‌کردم به من کمی از واقعیت‌های آن را نشان داد. مثل وقتی که کسی خوبی بزرگی در حقت می‌کند و تو نمی‌دانی و با او خوب تا نمی‌کنی اما وقتی واقعیت را می‌فهمی، شرمنده و ممنونی. با این تفاوت که ما هیچ وقت می‌توانیم بفهمیم خدا چقدر در حق ما لطف کرده؟ فکر اینکه من ممکن بود بارها بند را آب بدهم و متاسفانه ابایی هم نداشتم اما ندادم و فهمیدم که نماز من را حفظ کرد. فکر اینکه خدا با نماز سر فلان جریان

با من اتمام حجت کرد و امام حسین علیه‌السلام را به من داد. تا رسیدم به اینجا که اگر بخوادم بگویم چیزی دارم می‌گویم نماز و اگر نماز را در نظر بگیرم می‌دانم که چیزی ندارم. گفتن این حرف‌ها مصداق توصیف بزرگ علویست: بعضی چیزها را نمی‌شود گفت. بعضی چیزها را احساس می‌کنید. رگ و پی شما را می‌تراشد، دل شما را آب می‌کند، اما وقتی می‌خواهید بیان کنید می‌بینید که بی‌رنگ و جلاست. مانند تابلوئیست که شاگردی از روی کار استاد ساخته باشد. عینا همان تابلوست. اما آن روح، آن چیزی که دل شما را می‌فشارد، در آن نیست. برای همین انتظار ندارم این توصیفات شما را منقلب کند، شما هم نداشته باشید. همه‌ی حرف من این است که دنیا از نگاه محدود دختر بیست و یک ساله‌ای که مددکاری اجتماعی می‌خواند خیلی ترسناک است و این ترسناک بودن از خود بنده خدایش نیست و از درون ما انسان‌هاست. طناب نه چندان محکمی که خودم بافته‌ام تا من را از ناشناخته‌های این اقیانوس بیرون بکشد پنج وقتی است که صدای اذان بلند می‌شود و به بزرگ بودن خدایی شهادت می‌دهد که خالق همه‌ی ناشناخته‌های جهان است. حالا شما می‌خواهید چه دستاویزی پیدا کنید با خودتان است. شاید اول باید پی ببریم که شناور بودن‌مان گواهی می‌دهد که ما همه در این اقیانوس هستیم و اگر درگیر زیبایی سبز آب‌اش شده‌ایم به این معنی نیست که بلعیده نمی‌شویم. برای حسن ختام باید بگویم من وقتی همین یک پله را بالا آمدم و بخشی از همه را فهمیدم که نماز من را از چه چیزهایی حفظ کرده‌است و چه چیزهایی را به من بخشیده‌است که سال‌ها بود فقط انجام‌اش می‌دادم و با انجام دادن‌اش دنبال چیزی نمی‌گشتم. نمی‌گویم ایمان داشتم اما لا یُکفُ اللهُ نفساً الاّ وُسْعها. به هر حال خواستم بگویم تا جایی که من فهمیدم در معامله با خدا اول باید بگویم چشم‌تان را چه مفادی را امضا کرده‌ایم. نگران نباشید طرف معامله کسی است که بدون قرارداد هم صاحب اختیار ماست اما می‌خواهد ما بدانیم که با اختیارمان چه می‌کنیم.



معرفی کتاب

دوباره فردوس

حوادث گاهی زود فراموش می‌شوند و گاهی چنان‌اند که سال‌های سال نه از صفحه روزگار و نه از ذهن و زبان مردم پاک نمی‌شوند. دو زمین‌لرزه بزرگ و جداگانه در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۴۷ به بزرگی ۷ ریشتر منطقه بیاض و کاخک و دومی در حدود بیست و یک ساعت بعد یعنی در ۱۰ شهریور با بزرگی ۶ ریشتر شهر فردوس را، که در اثر زلزله قبلی تنها اندکی آسیب دیده بود، تقریباً به‌کلی ویران می‌کند. روزنامه اطلاعات در همان روزها می‌نویسد: «خلبانی که از بالای مناطق زلزله‌زده پرواز کرده گفته است: گویا شرق خراسان را با بمب اتمی ویران کرده‌اند. پنجاه شهر و دهکده و کلاته از زلزله آسیب دیده و تلفات هر لحظه بیشتر می‌شود.» هزاران نفر کشته و مجروح شده و بیش از ۱۲ هزار جسد از زیر خاک خارج شده و هر ساعت بر این تعداد افزوده می‌شود. فوتی‌ها و مجروحان زلزله یک طرف، مصائب دیگری که زندگی را برای بازماندگان مختل کرده بود از سوی دیگر. رشته‌های قنوات مسدود شده بود اَبزار کار و وسایل ارتزاقشان زیر آوار مانده بود، آغاز فصل سرما



«شماره ۲۲۲»
۴ فروردین ۱۴۰۳

آگاه باش که رمضان از راه رسید. بیدار باش، تا اینکه برای مسافرت خویش توشه برداری. این فرصت را از دست مده و غنیمت بشمار، شب‌های آن را به بیداری و روزهایش را به روزه گرفتن سپری نما. آیت‌الله سید علی قاضی



نزدیک بود و مردم بی‌هیچ سرپناهی آواره صحرا بودند، حالا به این‌ها بی توجهی حکومت و بی برنامه‌گی دولت هم اضافه شده و زخم‌ها را کاری کرده بود؛ در همین موقع گروهی از روحانیون و طلاب با کمک و پشتیبانی مردم راهی مناطق زلزله‌زده شده و نور امید را در دل بازماندگان روشن می‌کنند. این مرکز امداد رسانی بزودی پایگاه امداد روحانیت نام می‌گیرد ولی مردم در مجاورت خود می‌گفتند کمپ روحانیت یا در عین سادگی و صمیمیت می‌گفتند چادر شیخ‌ها! می‌گفتند مسئول چادر هم یک روحانی سید و قد بلندی است با ریش مشکی که نمی‌دانیم اسمش خمینی است یا خامنه‌ای! این کتاب روایت مستندی است از زلزله فردوس و حوادث غمبار و ناخوشایند آن که با همت جمعی و کار جهادی تسکین یافت و همچنین روایتی از اولین اردوی جهادی جوانان انقلابی آن هم ده سال قبل از انقلاب!



عرصه تبلیغات رسمی و اظهارات وعاظ و مبلغان دینی می‌طلبد. هر گونه سخن نسنجیده که حاکی از تقابل افکنی میان باورهای ریشه دار تایید شده باستانی و ارزش های دینی باشد بازی کردن در زمینی است که دیگران آن را هموار کرده اند. فرقی هم نمی‌کند که گویندگان این سخنان، خود درباره این اظهارات چه داوری دارند یا آن را تا چه حد خدمت به دین و نوعی «تکلیف» می‌شمارند. از آنجا که سابقه نشان داده برخی مبلغان رسمی و چهره های فرهنگ دینی بنابر برخی آرای شخصی یا غلبه هیجان چندان توجهی به این حساسیت‌ها ندارند بجاست بزرگان و تصمیم گیران در نهادهای فرهنگی از همین ابتدای سال در این باره به فکر باشند و راه بهره برداری از دو قطبی های کاذب ایجاد شده از هر دو سوی این میدان را در داخل و خارج ببندند.

فرهنگ اسلامی و اقتضائات زندگی مدرن می‌دانند. ترکیبی که تا حد زیادی به صورت طبیعی در زندگی روزمره به هماهنگی با هم رسیده اند و هر تلاشی برای حذف یکی از این عناصر به شکست می‌انجامد. هر چند تلاش های برخی فرهنگ نشناسان سیاست پیشه، برای جدایی انداختن میان فرهنگ و آیین های باستانی ایرانیان با فرهنگ اسلامی، تاریخ نسبتا طولانی دارد آنان بدون آنکه از تاریخ درس بگیرند همچنان با تمام توان در این راه به سودایی خام می‌کوشند، اما امکانات جدید ارتباطی، از شبکه های تلویزیونی ماهواره ای تا شبکه های اجتماعی در فضای مجازی در دو دهه گذشته آنان را به این صرافت انداخته که به تلاش های خود عمق و گستره بیشتری ببخشند و همین امر نیز هوشیاری و ظرافت بیشتری را در تصمیم گیری های فرهنگی،

نوروز و ماه مبارک رمضان

پس از سی سال مردم مسلمان ایران دوباره امسال شاهد تلاقی نوروز باستانی و بهار طبیعت با ماه مبارک رمضان و بهار دل‌ها هستند. پس از انقلاب نخستین بار در سال هفتاد شمسی این دیدار رخ داد. تقارن یاد شده طی گردش ایام، قرن‌ها ادامه داشته و برای ما ایرانیان که به قول بزرگان، اسلام را با آیین های باستانی مانمانند شیر و شکر به هم آمیخته ایم حلاوتی دو چندان داشته است. با این حال چند سال پیش رو از جهت مهمی با همه تقارن های قرون گذشته تفاوت دارد و این تفاوت به تلاش های فراوانی مربوط است که از سال‌ها قبل برای ایجاد جدایی میان عناصر فرهنگی ما ایرانیان مسلمان آغاز شده. عمده ی جامعه شناسان، زیست فرهنگی امروز ما ایرانیان معاصر را ترکیبی از فرهنگ باستانی،



تازه نهنس



۱) ماه مبارک رسید و کیفیت پک‌های افطاری و سحری خوابگاه هم الحمدلله سال به سال خفن تر و عجیب تر می‌شود، خدا را شاکریم در این ماه عزیز مسئولین ما آنقدر درکشان بالا رفته که بیشتر به فکر روزه‌دارها هستند.

۲) در جلسه کمیته ناظر بر نشریات دانشجویی دانشگاه نشریه تسنیم بخاطر یک عکس، تذکر کتبی نگرفت و تشویق شد. الحمدلله آنقدر آستانه تحمل دانشگاه بالاست که از یک عکس ساده ناراحت نشد. خدارو شکر مسئولین دانشگاه ما نقد را می‌پذیرند. الحمدلله به اشتباه مدیر انقلابی تذکر دادند و زیر سیبیلی رد نکردند و الحمدلله که مدیران ما بدیهیات کار فرهنگی را می‌دانند.

۳) امسال آنقدر درک برخی اساتید بالا بود که دانشجویها تسمه تایم پاره کرده بودند. مگر می‌شود استاد درکش برسد که در چهارشنبه سوری کلاس را تا ساعت ۱۸ ادامه ندهد و متوجه این نکته باشد که برگشت از این سر شهر به آن سر شهر در چهارشنبه سوری خطرناک و ناممکن است. خدایا بابت این اساتید فهیم سپاسگزاریم.

دانشگاه شاهد، دانشگاه تراز انقلاب اسلامی: (

تبریک می‌گویند و نوروز راهم! **پرده ی ششم:** ایرانیانی که برای دیدن مولا به کوفه آمدند، سینی های حلوا را به مناسبت نوروز جلوی امیرالمومنین قرار میدهند. علی مولا بالبخند میگوید: هر روز را برای ما نوروز سازید.

پرده ی هفتم: شیعیان خوشحال در خانه ی امام صادق جمع شده اند. این پرشور ترین مهمانی این خانه است. این را حتی از دیدن عبای یمنی نوی حضرت هم میتوان فهمید. امام صادق به مناسبت سالگرد غدیر، مدح مولا را برای اصحاب میگوید. امام برای معلی بن خنس توضیح میدهد تاریخچه ی نوروز را، و در آخر اینطور توضیحات خود را تمام میکند: "در هیچ روز نوروزی نیست مگر آنکه ما انتظار فرج می کشیم و این روز را عجم حفظ کرده و حرمت آن را رعایت نموده و شما آن را ضایع کردید." عجم ها پرشور ترین عید باستانی اشان را جشن میگیرند.

پرده ی آخر: روزی ایرانیان دعای حَولِ حالنا خواهند خوانند و خداوند در نوروز دوست داشتنی اش، از دوست داشتنی ترینش رونمایی میکند.

ما ایرانیان هزاران سال جشن و خوشحالی ظهور را پیشواز گرفته ایم. بعد از اینهمه دعا برای تغییر حال به بهترین حال، روزی حالمان تحویل میشود.

پرده ی سوم: امروز سالروز شکستن بت ها توسط ابراهیم است و حال جبرئیل در غار حرا بر محمد نازل شده و او را به تبلیغ دین مامور میکند. خدیجه به پیامبر آغاز نبوت را تبریک میگویدو ایرانیان نوروز را به یکدیگر..

پرده ی چهارم: درغدیر، حاجیان با دشداشه و جلباب زیرسایه ای ابری بزرگ، هرم گرما را تحمل میکنند. اشراف، غلامانی کنارشان دارند که با لیف خرما ارباب هایشان را باد میزنند. رسول بر بلندی مشغول سخنرانی است. عقبی ها قد بلند کرده اند و روی پنجه ببینند. پیامبر مچ دست علی را در دست میگیرد و بالا می برد و فریاد میکشد: پس هرکه من را به خود مقدم می داند و من مولای اویم، ازاین پس علی مولای اوست. فاطمه لبخند میزند، گل از گل جهان شکفته و فرسنگ ها آن طرف تر در شمال شرقی، ایرانیان یکدیگر را در بهار طبیعت، به آغوش میکشند و نوروز را جشن میگیرند. **پرده ی پنجم:** امیرالمومنین با دست عرق و گردوخاک را از پیشانی اش پاک میکند. همانطور که اول جنگ در راه نهران امام به سپاهیان خود گفته بود، ده تن هم از اصحاب مولا علی کشته نشده اند. سلمان پیروزی بر نهران را به امیرمومنان



آن زمان در ایران نوروز بود

پرده ی اول: بعد از طوفان سهمگین، حال کشتی نوح به ساحل آرامش رسیده است. هنگام پیاده شدن از کشتی، نسیم بهاری صورت نجات یافتگان و مومنین به خدای نوح را نوازش میکند. در کوه جودی نفسی راحت میکشند.

پرده ی دوم: درحالی که آتش اطراف ابراهیم هنوز در چشمان نمرود زبانه میکشد، دندان های نبی خدا از سرمای لرزد. ابراهیم از آتشی که به گلستان تبدیل شده، سالم بیرون می آید. مردم بابل با چشم های درشت به گلستان می نگرند. و مردم ایران، در جنگل های گلستان، سبزی با طراوت اول بهار را نگاه میکنند.

دانشجویان عزیز، لطفا برای ارسال پیشنهادات و انتقادات خود ناظر به نشریه تسنیم با شماره زیر ارتباط بگیرید:

۰۹۲۱۴۱۳۳۲۴۷

مسئولین عزیز، لطفا برای انتقال انتقادات و دیدگاههای خود ناظر به نشریه تسنیم با شماره زیر ارتباط بگیرید و خلاف قانون عمل نکنید!!!!

۰۹۱۰۱۵۷۶۴۶۸

از این رو نشریه تسنیم از شما دعوت میکند تا در بخش های زیر به ما کمک کنید:

تیم تحریریه | طراحی | ویراستاری | مدیریت رسانه

برای ارتباط با ما به آیدی زیر در تلگرام پیام دهید:

@Tasnimshahed_Ad

همیشه به دور از محافظه کاری و منفعت طلبی عمل کردند. یک نشریه ی دانشگاهی از دل دانشجو شکل میگیرد و با دانشجوها پیش میرود و حال ما در دوران دانشجویی ما میتوانیم دست به دست هم دهیم و با کمک یک دیگر، قوی تر از قبل مسیره های روشنگری و گفتگو را پیش ببریم.

از شما دعوت می شود!

نشریه تسنیم به عنوان یکی از سابقه ترین نشریات دانشگاهی کشور همیشه سعی داشته تا صدای دانشجو باشد و کارنامه ای درخشان را ساخته و پرداخته است. دانشجویانی که در این سالها در تیم نشریه بوده اند،